کیسانست و معنی تقدیر قوم مانع گردانند فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آن هنگام که آتش گرداگرد آتش را فرو گرفت
و بسیار باید که فعل لازم باشد یعنی آن وقت که روشن شود اما کن و موضعی که بر جوانب مستولی گردانست ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ میبرد
تعالی نور آتش ایشان را آتش نور است و حرارتی چون روشنایی برد همین سوختن ماند و همین دغدغه آمد اگر نور جرم آتش
چون دود و دار و کشاند نیز نور بصر ایشان ناچیز باشد و ایشان را نابینا بماند و در آن حال نور آتش منتفع نباشد و ایشان را خوف ظلمت برابر شد
وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لَا يُبْصِرُونَ نه بینند که راه خود را یا گرگ
نه بینند چه یعنی چون مستحق گردند تاریکی چیزها نه بینند ایشان را آن بینایی نیز نباشد و این مثل منافقانست که همواره در سر
یا ظلمت کفر نفاق یا ظلمت عقوبت الهی در مانند زیرا بهشت نه بینند و هر آنچه خرمی بدیشان رسد مشاهده نکنند
یا مثل یهود است که قبل از مبعث مصطفی بحجت بحضرت در دل داشتند و روشنایی او عمری میکردند بعد از هجرت آنحضرت
جحد بدیه انکار نمودند و بدی کار نشدند نور آنش صورت ایشان فرو مرد و در ظلمت انکار بماندند صُمٌّ ایشان کرانند از شنیدن حق
یعنی قبول سخن حق نمیکنند و هر که سخن قبول کنند که بشنوند بِكْمٌ گنگانند از گفتن حق چون سخن بخلاف
میگویند و دل و زبان ایشان موافق نیست گویا میگویند چنان سخن نزد عقلا معتبر نیست یا گنگند از گفتن نعت حضرت رسالت
بر وجهی که در توریة نبشته بوده عُمْيٌ کور اند بدیده بصیرت هر که چشم بصیرت ندارد او را از دیدن بصر چه فایده ب
تر اگر خم داری نظر چه سود کند بصیرتی چو نباشد بصر چه سود کند تشبیه کرده این گروه را بگیران و گنگان و کوران چه ایشان از
ادوات فهم و شنیدن و بینایی از انواع تشبیه است چه حرف تشبیه نه کوریست هر شبه نیز اگر چه در حکم نظر نیست اما بلطف هر چه
فَهُمْ پس ایشان لَا يَرْجِعُونَ باز نگردند از ضلالت گری و گنگی و کوری یعنی بینا نیز در دنیا بدین صفت موصوف بودند
و بعضی نیز بدین عقوبت مبتلا خواهند بود و نخستر هم بوم القیمة علی جوهم عمیا و بکما و صما چون امروز سخن حق نگفتند و نشنیدند
و آیات قدرت حق نگردند و سخن خدای نشنوند و بنا خدای سخن گو بینا و نه دیدار خدای تعالی نه بینند و کشاند رجوع کنند و بایست
پس از آنکه فرو نشستند و باز نگردند از ضلالت بعد از آنکه بگزیدن در حقایق الهی اول آورده که دل غافلان از نور عقل و فرقان
لاجرم بر گوش دل ایشان سخن جاری نشود و دیده دل ایشان بشاهد جمال حق مشرف نگردد ب دلی که دور نابینا باشد
فرو کی بخش شود من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی یعنی کشاند فقط آن که گوش هوش ایشان از دعوت حق
بصم غفلت گرفتار است و زبان اسرار ایشان بگرمی هوا و هوس محروم از مناجات پروردگار دیده بصایر ایشان بدیدن
مقادیر ناچیز نیند لاجرم از بادیه تمادی جرع نامزده را هجار الکام و دعامی چاشند ب سرگشتگان بادیه غفلت و غرور

از قافله پس آمده در زه فتاده و در کشف الاسرار آورده که این مثل سیست که بادیه نگوار و در دو پسندیده کی میگذرد و
در فرصت بگلشت و دل بهوفت پرداخت روزی چند در بن کشتنایی رفته و از این روشنایی بهره گرفته ناگاه دست قدرت کردگار
کار غیب در آید و او را از خلوتگاه زهد و عبادت در بیابد روشنی قناعت بظلمت حرص مبدل گردد طبع بخار بادی شرع
صافی نشیند روزگار و طلب حطام دنیا بر سر برد و آلوده بنظرات بشبهات شده و مالی از حلال و حرام جمع کند
چون اسباب معیشت دست در هم زند و آن سکین مال بدان خوش کند ناگاه موکل اجل برسد که همین حقت بر دار که وقت
نشستن نیست ب خیزد و دهی عمر ایام را از پس دامن کفن این دام آن چاره آمد از دل پر دغا آرد و شب
کرم از دیده خندیده فرو مخی بود و بزبان حسرت بر روزگار خود این نوحه میکند ب کلمات کهن ابلغ و صالت جدم در دار کن
از هوش بست در دیدم آن کل همه خار گشت در سینه من دوان در همه زدید و فرو باریدم اگر حق سبحانه بکلی فضلان
تنگی کرد او را و فرو برد و بلغ خرد او مثل باقی بر سبیل تدریج کرد از مایل بهول رفته چه درین مثل فی هول بهیبت و دهشت و حیرت و شدت
و فیه مثل کشف است بعد از کشف و ایضاح از پس ایشان فرمود أَوْ كَصَيِّبٍ یا مثل ایشان او همچنان است یا مثل
یعنی قصه منافقان یا مضمون این و قصه مساویست هر کدام مثل زنند و باشد و کوید یعنی او است یعنی مثل ایشان چون آتش
افروزند داست كَصَيِّبٍ مانند اصحاب باران بزرگ قطره که بنهیب تمام بزرگ آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان و گفته اند از ابر چه
سحاب را سما میگوید و بعضی گویند صیب بر است و قید من السماء جهت تعریف افاده و اطلاق سحاب کند مر چیز آفاق را
فِيهِ دران باران یعنی در اثنا باریدن آن یا دران ابر و در تخریج عالم میسیار و دلایل کثیر است و بیخ نعمت
که دران ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَرَعْدٌ و آواز صعب که شنوده شود و از آن نزد بکلمه حدوث
از هنظر الب حرام ابر ماه و اصطکاک که گفت بر یکدیگر علما شریعت گویند مثلی است که ابر امیر اند هر جا که خواهد و چنانچه گاهی نعمت
میرانده و کشانده اند عذاب گشته است و جزای بعضا اهل سبز حق سبحانه بقدر و کاه بهمین آوازی بدان حضرت خیر عطا فرمود
وَبَرْقٌ و روشنی که از دو لامع شود و برق با صلاح اهل محبت آتشست که در وقت اصطکاک ابرها از میان ایشان پرتو
و نور مشرعه تازیانه است از آتش که ابر یاران را نمد بار روشنایی روی آن بر شده که رانند و دست و دو تیز تازیانه
میکند که برق و شعله است که با جماد روی یکی شاید روی انسان و یکی شیر و سیم ماند که گمن جمادم ماش کاه و هر کاه
فاله خود از رکست و دو آن برق و درخشندگی ظاهر شود يَجْعَلُونَ و می آرند اهل این باران از چهره و هر پس این جمله
مستانفه است کویا سوال میکند که چگونه است حال این مردمان با چنین ابر و باران میگوید برین نوع که مینند أَصَابِعَهُمْ
انگشتان خود را مراد سر انگشت است ذکر کل کرده و اراده جزو چنانچه فاه قطعوا ایدیهما و دیگر ذکر اصابع بکای انامل غایت
مبالغه است در احتیاط و احتراز یعنی چنان میترسند که گویا تمام انگشتان خود را میشنند فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود
مِنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقه که بدیشان رسد صاعقه آوازیست هایل که باد آتشی باشد لطیف فی الکتاب و دخان که

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)